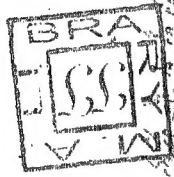


وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

مصحف امام موسی کاظمی علیہ السلام
رسالہ تحلیل
احل اند فی تحریر
امامین بزرگوار
امامین بزرگوار



و مطبع سما چار ممبئی ۵۹



٩٥١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٩٥١

الحمد لله الواحد الوحد بذاته و صفاته لذاته القائم على
 كل شيء بذاته و صفاته فكل شيء عاكس لآلوه و جوده عزلاً و ابتداءً
 من الوجود فسرمداً فهو لا اله الا هو لا يغير المصير فذل الله
 الا الله و لا يستعين الا بالله و لا يقبل الا الله و الطيبات
 و الصلوات لله و الطيبات لله و الملك لله فمن تقرب
 بعبادة عالية او قلبية او بدنية لما سوى الله او زعم ان
 ان كان له غيره فهو شرك بالله و جعل الله و تعالى الله
 و استدل ان لا اله الا الله لا شريك لله و لا ضد لله
 و لا ضد لله و ان رسل انبياء و رسلهم مبشرين و منذرين

لئلا يكون للناس حجة بعد الرسل على الله . وجعلنا امية
 شهداً على الناس يوم يبعث كل امية للقضاء عند الله . وكن
 فيه ورسوله محمد المختار من بين انبياء الله . المنتخب من بين
 رسل الله . و احبهم الى الله . و اقربهم زلفى لدهى الله .
 فاشهد ان لا اله الا الله . و اشهد ان محمداً رسول الله
 فمن ين باله . و يؤمن بجميع انبيائه . و رسوله . و يؤمن
 خصوصاً بمحمد رسول الله . و نصلي عليه . و نصلى
 عليهم . و نغتنى على الابرار . و الصالحين . و الصالحين . و الصالحين
 و تابعيهم باحسان . و تقرباً الى الله . و محبة لرسوله
 الله . اما بعد . فانه من زمان در سده اول و ثلث
 نه و رات که در ظاهر عبارات عوام از مسلمانان مشهور باخبار غلط
 و ادبها و کرامات بسیار بود و غرض از اين است که در ميان مسلمانان بدین نسبت
 ظاهر می شود که مشرک نبودند و حال آنکه عبارات عوام از زمره اهل اسلام
 مکرر بر این اسلام بقرینه ظاهر اسلام با خبر کرد که اسلام بعد از اهل
 ازین سبب بسیارها از مسلمانان متحیر شده از خیر است محروم و از زمره اهل اسلام

این
 است
 که
 در
 این
 کتاب
 مذکور
 است

راجی از غور به اصفی خلیل الرحمن بن محمد عرفان الیوسفی المصطفی ابادی حقه الله تعالی
بلطفه اصفی یوم التادی بباعث استدعای بسیار از سلمان وزمره مختصان
مست که مسطور چند ورقه تحریر آرد که تحریر عوام دفع شود و طریق خیرات در سلمان
جاری ماند این راجی قبل ازین سنده که بکند و دو صد و پنجاه و چهار است بهشت
سالی خلاصه این سنده را همراه چند سلی و یک ورقه تحریر آرد و بود یکس چو که اکثر متوغلان
باعت تفسیر فتح الغزیر را سندی کردند و در آن نوشت سالی تحقیق و مقید عبارت
تفسیر فتح الغزیر تصریح کردند و شده بود بلکه التفت بطلوع و در اتفاق افتاده بود هنوز ختم
که این سنده را با نفراد و بیان نمایم و عبارات تفسیر فتح الغزیر حرافه تحقیق بنام
و آنچه حق تحقیق بنظر دقیق باشد بیان کنم و چون که این رساله شمل تحلیل مندورات که
منسوب بنام او پیدا کر ام است و دافع زعم متوغلان در تفسیر ما اهل به بغیر الله بود
موسوم تحلیل ما اهل الله فی تفسیر ما اهل بغیر الله گفت و ما توفیق الا بالله علیه توکلت
و هر چو بی نفسم بگویم فاقول بالله التوفیق مندورات که بنام او ایاء الله اکرام
مناسب نمیکند چنانچه میگویند که این گاو نیاز فردن بزرگ است یا مند و بنام فردن
بزرگ چون بوقت و بیچ نام خدا ذکر کرده شود و ذابیح سلمان باشد صلال است
مردار نا ذر این زبشتک نمیشود چنانچه متوغلان بحسب علمت از آنکه مندور

که اضافت آن بنام غیر خدا کرده شده است که اولیا کرام هستند اگر مقصود نادر
 باین نذر تقرب بخیر خدا است پس نادر باین نذر شرک میشود و اگر مقصود
 وی تقرب بخدا است جل و علا و بخشیدن ثوابی که از تقرب بخدا می آید
 حاصل می آید بزرگان پس این شرک نیست و جائز است و منع حقیقی اضافت
 نذرو بکسی نذر بنام مضاف الیه است که آن شرک است اگر مضاف الیه
 غیر خدا باشد و احتمال دارد که این اضافت مجازی باشد لادنی ملائمه یعنی
 بملائمه بخشیدن ثواب برای مضاف الیه و نذر کردن را ملاقات بسیار
 هستند و مقصود برستد و رله نه چنانچه در بحث اسناد خبری از علم معانی مقرر شده
 که در تفصیل ملاقات شئی بسوی فاعل و فعل معلوم و بسوی مفعول مالم یسئل
 و فعل مجهول و نسبت فعل معلوم بسوی فاعل و فعل مجهول بسوی مفعول مالم یسئل
 حقیقت است و نسبت بسوی ملائمه غیر این دو مجاز است از اینجا تفصیل باید طلبید و
 مثال اضافت لادنی ملائمه کوکب اختر قاری آرد خرقا لقب زنی است
 بحق و خرق حتی را می گویند و مراد از کوکب اختر قاریست و اضافت کوکب
 یعنی سنبل بسوی خرقا باین ملائمه است که خرقا از جنه حقیقی و نادانی سنبل
 آید نه زمانه سر برای پارچه سبزی بر کشیده ریمان مشغول می شده و تکیه

مثال اضافت لادنی ملائمه کوکب اختر قاری
 کوکب سنبل است و خرقا زنی است
 و مراد از کوکب اختر قاریست
 و اضافت کوکب به خرقا
 باین ملائمه است که خرقا از جنه حقیقی
 و نادانی سنبل آید نه زمانه سر برای پارچه سبزی
 بر کشیده ریمان مشغول می شده و تکیه

سپید طلوع میکرد و سر ما شروع میشد رسیدن شغول میشد و از جهه رسیدن
 سر بر سر ای شتابی در رسیدن زبان خویشان میگفت که همراه ما رسیدن
 شغول شود این حالت اضافه کوکب بان زن میکردند و لعب می فرما
 ساختن چنانچه شاعر گوید

اذا کوکب المحرق الاح بسبحه به سميع اذ اعنت غزلها في العليب
 و مجاز کثیر در کلام و کلام مقصور در حقیقت نه و در قرآن مجید بسیار واقع است چنانچه
 در تفسیر آورده و در امای المجاز العقلي فی القرآن کثیر و از قوانین مقرر و مستبع
 علماء اصول تصحیح اکثریه مجاز کرده و گفته اند اکثر اللغة مجاز و از قوانین مقرر و مستبع
 در علم فقه و اصول و مسانی و بیان که کلام عاقل را میماند کن بر صحت حمل باید نمود و خصوصاً
 کلام سهار که میماند بر وجهی حمل باید نمود که موافق علت اسلام باشند بر
 وجهی که مخالف دین اسلام است اگر چه معنی حقیقی باشد و باعتبار اصل وضع
 لفظ ظاهر و متبادر باشد که ظاهر اسلام مستلزم دفع این اراده ظاهر وضع میکند
 و همین است معنی الاسلام یحلو ولا یعلی لئلا یعلی اکر ام فرموده اند لایقنی تکفیر مسلم
 اگر حمل کلام علی محل حسن او کان فی تکفیر خلاف و لو کان زوایه
 ضعیفه محاوره فی التجر و عزاه فی الاشباه الی الصغری و فی الدر و غیره اذ
 کلام که میماند از کرده اند به بیت از جهت مجاز که بالان در آید از بیان

این اشعار که در کوکب طلوع می کرد و سر ما شروع میشد رسیدن شغول میشد و از جهه رسیدن
 سر بر سر ای شتابی در رسیدن زبان خویشان میگفت که همراه ما رسیدن
 شغول شود این حالت اضافه کوکب بان زن میکردند و لعب می فرما
 ساختن چنانچه شاعر گوید

۷
 کسان فی المسئله وجهه لوجه الکفر و واحدین فعلی المقتی المیل لما یمنع فی شریک و کفر
 و الا لم یفهمه محض المعنی خلافه کذا فی الله الخمار اگر برای فهمانیدن عوام بود که مراد
 از این اضافت منذور بسوی اولیا کرام ثواب بخشدن برای اولیا است نه
 اینکه نذر بنام اولیا است و اولیا منذور که هستند که این شرک است
 این چنین اعتقاد نباید ساخت و احتیاط در این است که گفته شود که منذور بنام خدا
 است و ثواب آن برای اولیا و اجتناب از اضافت منذور بسوی غیر خدا است
 این طور فهمانیدن موعظه است و نصیحت در حق عوام مسلمانان و این برکزد و است
 که از عوام بر سر که مراد شما کدام است که عوام از جهت نادانی و غلبه حبش
 که بیان مراد بوجهی کنند که آن شرک است پس این بر رسیدن سبب شرک
 و کفر عوام میکرد و حاشا و کلا این بر رسیدن از عوام بر کزد و انیت بلکه عوام را
 بیان باید کرد که مراد شما آن وجه است که اولیا منذور که هستند و آن کفر است
 یا مراد شما آن وجه است که منذور که الله و حده است و اضافت بسوی
 اولیا برای بخشیدن ثواب است بار و اح باک ایشان که این ایمان
 است اگر اولیا بود که مراد ما وجه اول است پس او شرک است و اگر گویند که
 مراد ما وجه دوم است که آن ایمان است و معاذ الله که وجه کفر را داده کنیم

پس او مؤمن است از این تحقیق ثابت شد که نذر اولیا بزبان مسلمانان
 مأول است بنذر الله نظر االی ظاهر حال المسلم و چون از اسمان
 بذكر نام خدا و بگوید آن مذبح حلال طیب است سوال نذر اولیا بزبان کلمه
 گویان مسلم نظر بظاهر اسلام او شان مأول بنذر الله است چنانچه
 که نشأت با غیر مأول بودن این نذر و محمول حقیقه بر نذر اولیا شدن هم محمول
 و از میان جواب مأول نذر اولیا بنذر الله بر عایت ظاهر حال اسلام
 نادر بود اگر قرینه قطعیه حالیه یا مقایقه قائم شود که مراد نذر اولیا است حقیقه
 نه مأول بنذر الله چنانچه مقتضای ظاهر اسلام بود بلکه محض ظاهر است
 لیکن الا نه باطنی و نذر بر مقتضای حقیقی اصاف است نه مأول با صاف
 مجازی لا قلی ملاک است چنانچه نادر خود بگوید که مرا کار با اولیا است و نذر اولیا
 که میکنم محض برای تقرب با اولیا میکنم و پیوستگی باین نذر با اولیا حاصل
 میکنم و عرض حاجت خود بدرگاه اولیا و این زرم و با الله تعالی مناسبت
 عرض حاجت ندارم و اولیا از جهت پیوستگی باین چنین نذر که بدرگاه
 او شان حاصل کرده ام و بتقرب او شان باین اسباب تأثیر شده ام عرض
 حاجت با بدرگاه حق جل و علا نموده کار و روائی حاجت ما از درگاه حق جل و علا

خواهند ساخت یا بگوید وقت حاجت که ای اولیاء کرام که من نذر و نذر شما بجا
 می آرم و شما حاجت را برگاه حق حل و علا عرض نمی کنید پس آن نذر را اول نذر
 نیست بلکه این شرک حقیقی است هرگاه و نافرمانی طریق نذر شرک حقیقی
 است مَا نَعْبُدُكُمْ اَكَّا لَيَقُولُنَّ يَا اِلٰهَ رَبِّ الْعَالَمِ اِنَّكَ لَتَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَبَعْدُ وَبَيْنَ يَدَيْ
 اِلٰهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ اَلَا يَقُولُونَ هَٰذَا مَا نَعْبُدُكَ اِلٰهَ الْاَوَّلِ
 سوال نذر اولیاء که ما اول نذر است چه حکم دارد اگر طعام است باین طرز نذر کردن
 حرام بیکر و دیانه و اگر حیوان است مانند گاو و گوسفند چون پنج بذر کرام اسم الله کرده
 شود حلال است یا حرام جواب تند و خواجه طعام باشد خواه حیوان نذر کردن بنام
 غیر الله بزرگ حرام میشود چرا که نذر غیر خدا هرگز صحیح نیست و لازم نمی شود بر نافرمانی
 پس آن نذر و بر ملک طالب باقی است و محکوم نذر که نمیکرد و هیچ خست و
 نذر و باین نذر پیدا نمیشود بلکه خست مقصور بر نذر است و لکن قولکم یا فواهم این
 نقولات شرک حقیقی نذر و در خبری که خدا تعالی برای بنده کان فرموده است هرگز مقبول
 و نجاست قایل شرک خست نیست و قل ان ایتیم ما انزل الله به من ربی
 فجعلتم منه حراما و حلالا قل الله اذن لكم ام علی الله تقصرون و حرمت
 فرموده و لا تقولوا لما انصف الیکم الکذب هذا حلال و هذا احرام

۱۰
 لتفتنوا على الله الكذب ان الذين يفتنون على الله الكذب لا يعلمون
 متاع قليل ولهم عذاب اليم ويا منكر اكره و بدروغ گفتن حکمی غنه مبدل نمیشود بلکه
 قایل مغتری و دروغ گو یکرد و و حکمی غنه بر صفت نفس الامر می است خواه حاکی
 مغتری و کاذب و در حکایت شود میقت و صادق بل من حرم زنیست الله التي
 اخرج لعباده والطيبات من الزرق تحليل و تحریم خاصه الله برورد و کار است
 و اعتقاد و تحلیل و تحریم در غیر خدا جل و علا اعتقاد الوهیه است و در غیره ان باب شقوق
 غیر ام الله الواحد القهار ما تصدقنا من دوقیه الا اسماء
 سیمتی ها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحكم الا
 لله اسر الا تصدوا الا اياه ذلك الدین القيم ولكن اكث الناس لا یعلمون
 برگاه که نذر غیر الله تعالی بلامایل باطل و ناجیز است و صرف تعقل مضحل و منذور
 بر ملک نادر است اگر آن نذر و طعام است باذن ملک خوردن آن حلال نیست
 تنبیه ملک که نادر نذر باطل است بر بطلان نذر و عدم روی بطریق نذر و بدو تنبیه
 بر بطلان حرام است چرا که متضمن نشود و تقدر نذر باطل را که آن شرک است و تقیر
 و تصدیق شرک شرک است نه آنکه آن طعام فی نفس حرام کردید باین نذر
 باطل مانند خمر و این مطلب من بعد تفصیل را بدین قرار می خواهم که انست و تقیر

و اگر آن سزاوارتر است چون در هیچ گروه نشود بزرگ نام خدا پس و علامت
 فی ذاته میشود نه مردار فی نفسه نه بیک چون که باقی بر ملک نادر است پس
 حال وی حال طعام مذکور است که عفت انفا بهانه بسیاری از مردمان
 میگویند که سزاوار بنام او لیار و مردگان از قلم ما اهل به بغیر الله است
 و هیچ کس در بزرگ نام خدا احلال نمیشود و عبارت تفسیر عزیز را سزاوار خودی
 که جناب مولانا عبد الغزیز صاحب در تفسیر فتح الغزیز فرموده را ما اهل به بغیر
 آن جانور که آواز آورده و شمشیر داده شده در حق آن جانور که بغیر الله یعنی
 برای غیر خداست خواه غریب باشد یا راجی حیث که بطریق بهر گون نام
 پدیده خواه صبی سلطه خانه یا سیرای که بدون دادن جانور از اید اسکند
 انجاد است بردار شود یا توب که روانه کردن نذر و خواه پیری یا بختی را
 باین وضع جانورهای زنده مقرر کرده اند که این همه حرام است و در هر یک
 صحیح وارد است که کفران حق و کفر با الله یعنی هیچ جانور تقرب بغیر خدا
 نماید ممنون است خواه در وقت قیام خدا بکبر و یا نه زیرا که چون شمشیر
 داده این جانور را می نهد نسبت بزرگ نام خدا وقت قیام فایده نکرده که آن جانور
 شرب بآن غیر کشت و حتی در روید الفت که زیاده از خب نام و اگر

زیر آنکه در این ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا
تر آرد و گفته اند و آن عین شرک است و هر گاه که این خبث در روح
سیرایت کرد و دیگر ذکر نام خدا حاصل نمیشود مانند سک و غوک اگر بنام خدا
خلع شود حلال نمیکرد و گفته این مسئله آنست که جان را برای غیر
جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و
دیگر اموال را نیز اگر چه را راده تقرب غیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب چیزی را که عاید بنده میشود از آن غیر ساختن جایز است زیرا که
انسان را رسد که ثواب عمل خود را بغیر بخشد چنانچه میرسد که مال خود را
بغیر خود بدهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را بمی نتواند بخشید و بنزد دادن
مال باین جهت مستوجب ثواب است که او میان بوی منتفع میشوند چون
مرد یا عید از منفعت این جهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق نفع رسانند
بآنها در شرح چنین قرار یافت که ثواب اموال را که مستحقان رسانند
بآنها عاید سازند و جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست و در زندگی پس از مرگ
نیز قابل انتفاع نباشد از حیضی از طرف موه کردن در حدیث صحیح آمده است
لیکن پیشین همین است که دادن جان برای خدا ثوابی که دارد برای آن موه

بخت پیوسته نشود و آنکه فرج برای مرده کرده آید و بعضی اهل سیدین و برین مقام کفری
یکسند و میگویند که گوشت را بخت به نام مرده داد و آن باشد به جای است و مانع از فرج
کردن جانور به نام آن مرده همین قدر قصد نمایند برای همانین این است که بگویند
کافی است که بایشان باید گفت هرگاه که شما فرج کردن جانور به نام غیر خدا کنید
اگر عرض آن جانور گوشت به این مقدار خیره و بخت به فقر بخورانید و در زمین شما
آن نذر او میشود و آنرا اگر میشود راست میگویند که بفقیر و شما از فرج غیر از گوشت
خورانیدن برای او آب آن مرده بنویسد و الا تقرب فرج او کرده آید و شرک
همچون نام می آید و در این مقلد اهل که در چهار باب از قرآن مجید وارد شده تا آن باید کرد
که ما اهل بی غیر الله فرموده اند نه فرج با اسم غیر الله پس فرج کردن به نام خدا
همراست شهره دادن و او از بر آوردن باشد غلانی کا و برای غلانی میگویند فرج
نیکنند گوشت آن جانور جلال میگرد و اهل را بر فرج حل کردن خلاف گفت
و عرفیست هرگز اهل در لغت عرب و عرف آن دیار در آن وقت
یعنی فرج کردن نیامده و به هیچ شریعت به است بلکه اهل در لغت بعضی میبند
کردن او از شهره دادن است چنانچه اهل اهل طاهر و اهل طاهر
و اهل بی بی هیچ و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی گوید که اهل است بر کار

معنی در بحث شد فهمیده خواهد شد و نیز اگر اصل را بر نوع حمل کرده شود پس نوع نیز اندر او خواهد
 نوع با اسم غیر الله که با فهمیده شود نامدعی این مردم حاصل شود پس در این عبارت
 اصل را بمعنی نوع گرفتند باز نیز الله را بجای با اسم غیر الله ساختن قریب به تخریف کلام
 الهی میرسد و تخصیص پیش پوری میگوید اجمع العلماء و ان سلما نوع و حجة و قصد نیز بجا است
 الی غیر الله صراحتاً و در حجت و حجة مرتد استی و کافران در جاهلیت و در وقت آمدن از
 خانه در راه بنام تبار او از سیر دهند و چون بکلمه منظمه رسیدند طواف خانه کعبه نمودند و این
 طواف ایشان بخانه خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شده که فلا یقرعوا بهی الا بعد
 اتمام بعد نمازهم هذا پس در اینجا نیز چون آواز بر آوردند و ششبه دادند که این بنا
 از فلانی است و بنام اوست و برای او میکنم و در وقت نوع بنام خدا نوع گنایند اصل
 ترتیب جلالت گشت و بر شش است که نزد عوام طریق دمج جانور هرگز که مقرر است
 متعین است برای رسانیدن جان جانور برای پر که منتظر باشد چنانچه فاکه و قتل و درود
 خواندن طریق متعین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بار و احوال
 بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع و جلا پس سستی
 آری ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی نایده میدهند که قصد تقرب بفرشته را از اول
 و خلاف این شهره و آواز دیگر دهیم که ما از این کار گشتن

اهل بیغیر اند بوج نام غیر خدا است بوج کتب تفاسیر و آنچه مفصل در باب است
 ان الله تعالی و تفسیر آن با و از آورده شده برای غیر خدا اگر چه در وقت فوج نام خدا
 کبریه مخالف کتب تفسیر است و آنکه گفته که چون شمرده و اند که این جانور برای خدا
 بزرگ نام خدا در وقت فوج حلال میشود مانند سگ و خوک که بوج خدا حلال نمیکرد و مخفی نمائید
 قرار دادن جانور این نام غیر خدا هرگز غیر حق نیست بلکه این تقول باطل است و اقربا
 فی الله اذینکم ام علی الله تعالی و ناپس این اقراء چگونه مؤثر است
 در آن جانور کرد و بزرگ نام خدا در وقت فوج از اسم صحیح الاسلام که اهل بیت و دارد و
 بشرطی که بقانون شرع بزرگ خالص نام خدا عزوجل حلال نشود و طریقه ماجرایی است
 که نام غیر خدا که قبل از وقت فوج بدیده جانور گفته شده بود همان آن جانور نام غیر خدا
 کشت و هرگز بزرگ نام خدا از آنکه کسی بجز از صدق و اخلاص و کمال اسلام و ایمان نام
 خدا نشود و اجماع است و تمیض و تفرص و طبعیه از آیات و احادیث بر آنست که اگر
 ذکر نام خدا ادنی پیش و پس از وقت فوج باشد بقدریکه تیره محبس فوج بان شود خواه فوج
 تحقیقا نام خدا از زبان گرفته باشد خواه حکما از جهت قیام ملت و حمید بجای ذکر خدا باشد
 مجتهدین بان رفته که موجب حلال میشود با وجود آنکه نام خدا حق است و جانور خنوق و بی واد
 اقرب به شریعت است از آنکه در آن من شئی الا بیع مجده باغب طبعیت و نفقت

و غیر از تعالی هیچ ضربان متناوب نیست بلکه بحسب اوقات فانی و ماضی است کل نفسی ماکلف
اولی جمعه و او قیوم بعرضی است و غیر از وی قایم بر او فن و قایم علی کائنات
بما کسبت و جعلوا الله شرکا و پس قول قیام ذکر نام باطل بر جانور و عدم قیام ذکر نام
حق بر وی قول باطل است نه حق و قی باطل حق و نه حق الباطل ان الباطل کما
فی حق فار آنکه گفته که چون جانور منسوب غیر خدا است غیبت در وی زیاده از حق
در او چه یک است زیرا که مردار آه این قیام محل غیبت و تفصیل و آنست که مردار کشتن
در این قول که جان این جانور را از این غیر خدا قرار داده کشته اند یا کشتن حق ذکر نام خدا
مرا و است یا کشتن ذکر نام خدا اگر مردار کشتن اول است پس این جانور مردی و چون ذکر نام خدا
نه آنکه ذکر نام خدا بر وی فایده کرد و دعوی این بوده آن را اگر مردار کشتن فانی است پس تقریر کلام
چنان میشود که جان این جانور را از این غیر خدا قرار داده ذکر نام خدا کشته اند و آن عین
شکر است بموجب غیبت پس غیبت چنانچه که شوک و چونکه این غیبت در وی است
که در دیگر ذکر نام خدا اگر حال نشود و شکر شوک و در این تقریر نظر است اما اول پس
بر این آیه عین شکر بموجب غیبت در شکر پیرو که و صیغی بن شکر است اما
اشکات بحسب در طبیعت که اند تعالی بر ایندگان خود آفریده که اعتقاد این را زیاده
طبیعت الشیطان است چنانچه حقا بنده و یا یا الله الناس کلهم اهل الاغصان

وَلَا تَتَّبِعِ الْخُطَاةَ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالطَّيِّبِ
وَالْمُنْعَمِ وَأَنْ تُقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَقُولُونَ وَأَنَا أَنَا بَيْتُ بَدْنِ اِبْنِ
خُبْتِ اِنْ دعوی است که ذکر نام خدا بر این جانور فایده نمیکند پس اثبات این
تقریر عدم حلال شدن آن جانور ذکر نام بر سر است حجت در وی یعنی قرآن جانور
که اذان غیر خدا قرار داده گشته اند و باین شرک حجت در وی سیر است کرده
خالی از مصداقه علی المطلق نیست و اما ثالثا پس فایده ذکر نام خدا عدم فایده آن
در جانور زنده مقصور در وقت کشتن میشود و در جانور کشته پس این قول دیگر ذکر نام خدا
حلال نمیشود معنی ندارد و اگر گویند که مراد چنین است که آن جانور ایستاد غیر خدا قرار داده
خُبْتِ در وی پیدا شد مانند خُبْتِ سگ و خوک پس ذکر نام خدا در وقت کشتن فایده
نمیکند پس میگویم که قرار دادن بنام غیر خدا موجب خُبْتِ است در آن جانور ممنوع است
چنانچه بالا گذشت شرعاً علاوه آنکه بر این تقدیر بودن خُبْتِ این جانور زنده از خُبْتِ
مرد و زن است نمیشود چرا که مرد و زن کشته شده است بی ذکر نام خدا و قابل کشتن بگویم نام خدا
نیست و این جانور زنده است و قابل کشتن است بگویم نام خدا داخل در علایق اهل عمارت
الآخرتی کون شلاله فضلا عن ان کون زایده علیها و میگویم بودن خُبْتِ این جانور
زایده از خُبْتِ مرد و زن است نسبت به آنست که در این ذکر نام خدا جان داده است و ما را

بغیر از ذکر نام غیر خدا گفته شده است که آن شرک است و در عاری از شرک و توحید است
و این مقول شرک است و آن مقول عاری از شرک و توحید و مقول شرک از جهت است
از مقول غیر شرک اگر چه این هم خبیث است از جهت نبودن این مقول موجه چنانچه
مقول شرک از زیادت دارد بر این از جهت بودن او مقول شرک نه این فیهذا
خبیث و موافقت پس بودن ما اهل بغیر الله از جهت نبودن ما اهل بغیر الله
تفسیر بروج بنام غیر خدا کرده شود صورتی نمی بندد فافهم و مخفی نماید که اول این کلام ناقص
باخر که اول صریح است و بودن حرام اهل بغیر الله فوق از حرامت تیره که حرام لغویه است
و مانند شک و شک که حرام لغویه است پس بالضرور اهل بغیر الله حرام لغویه شد و آخر کلام
شرک بر اینکه ما اهل بغیر الله حرام لغویه است از جهت اهل و شریعه و دادن بنام غیر خدا
اگر ازین شریعه باز کرد و آنوقت ذکر نام خدا حلال میشود و آنکه گفته که جان جانور مملوک
آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید مخفی نماید که آدمی مالک جانور زنده است چنانچه جانور بروج را و آدمی
را بخشیدن جانور زنده در شریعت میرسد پس معلوم شد که آدمی مالک جان جانور است مخفی که مقتضای
ملک می تصرف در ملک است در مملوک این در جانور زنده محقق است و می تواند که جانور زنده را
بلاک سازد یا زنده بدارد یا کسی بخشد و این همه آنکه در حق تصرف است و جانور که شربت ملکیت جا
جانور می شود و ایضا بسیاری از امتیاعات جانور از جان وی است چنانچه سواری و بار و بار

و شکار کردن و نگاهبانی بسک نمودن و غیر ذلک که این همه بجان جانور متصور میشود و ندانند که این
 تن و گوشت وی بلکه تن و بسیاری از انتفاعات آن صرف است و اگر جان جانور متصف
 نمی بودی هرگز میان قیمت جانور زنده و مرده فرقی نمی شدی و بسیاری بگویند که جانور مرده را
 هرگز قیمت نمی باشد و مرداری بگوید انتفاع از وی بعد از مردن حس نمی باشد چنانچه بسک
 و باز بعد از مردن مرداری شود و محرم الانتفاع بسک معلوم شد که جان جانور مملوک است و تن وی
 آنکه در انتفاع از جان و گاهی تن مملوک هم می باشد چنانچه ماکول اللحم و گاهی نه چنانچه در غیر ماکول
 اللحم و مراد از ملک رتبه جانور ملک جان جانور است و ولایت تصرف در جان بوسیله
 تن خواه تن صرف مملوک باشد یا نه نمی بینی که انسان در شریعت بسک کفر مملوک و
 مرتوق میشود و آن عبارت است از حیوان ناطق و فاعلی و غیرت از نفس طایفه
 و موجب خدمت مولی بر عین بر بدن که بر اندک صورت بی وجوب جان عید حر که جان حیوان
 و فاعلی خطاب است بدن بسک کف بجود مولی جان عید هست بدن وی بلکه بدن محض
 آنکه خدمتکار جان عید است و اما مولی بسک مملوک جان عید است و محض جان جانور
 و امام ابوحنیفه رحمه الله فرموده اند که بیع بدن کنیز جائز نیست فان الرق قد حل فنهائهم فان
 فلا رقی فیها نه یخص محل القوة التي یضده و هو المحی و لا حیوة فی البدن کذا فی العبداء و در هر شی
 بدایه استلال کرده که تن عبارت است از ضعف حکمی و عشق عبارت است از قوت

شش ماهه محض زدن لایق است که خبر آن محض عشق حی است پس محل رقی نیز حی شود پس راجحه
 پس محل عشق و رقی هر دو نشد فایده صفات کثیره بها الا سیاه که ذی النهار و این تصریح است
 چنان که فایده نفسان هر دو بدن و جانها هیچ این کثیر جایز نشد چنانکه نفسی که به نفس محسوس
 است و این جهت کفر و جریان افکار محری انعام او لیس کال انعام بل هم اشمل ملک کرد پس
 جان انعام حقیقی که غیر جانوران اند چگونه ملک نخواهد شد و هر گاه ملک باشد ملک کتبه جان جانور
 بر او است و این پس اوستی تواند که جانور را زنده بکنی بخشد یا برای خدا بقیصر بدیدار او یا
 کند باین منی که این نذر برای خدا جبر و عکاست و ثواب اعی اولیا و خواجه در ملکات و
 مشروبات و دیگر اموال پس تفرقه میان جانور و دیگر اموال محکم است لیکن چون جانور زنده
 را زنده نگاه دارند صراحه یا مالا اگر آن جانور موضوع برای خوردن گوشت است آنرا زنده
 بفقر و بدیاد چ کرده و نه آنکه ذبح کرده بفقره بخوراند چرا که زنده بفقره اباست و بفقره
 نه تمسک اباست و ملک می باشد و این جانور زنده که تزر کرده شد واجب التمسک بفقره
 میشود و اباست و زدن تمسک کول حاصل نمیشود چرا که در صورت اباست وقوع اکل فقیر
 بر یکایک می باشد نه بر یکایک اکل و در صورت تمسک وقوع اکل فقیر در ملک خود می باشد نه بر
 ملک دیگر چنانچه در علم اصول مشهور است پس بنا علی در صورت زنده حیوان زنده یا غیر
 زنده زدن گوشت بخورد خانه خود فقیر از اهل بیده و غایبند نمیشود بلکه فقیرانه و مشغول اند

ماند واجب میباشد و اگر آن اگر ممکن باشد جانچه در نزد غیر معین و الا جانچه در نزد معین واجب
تقدیر بشکل صوری اگر ممکن باشد جانچه در شلیات یا پیش منزه جانچه در قیاسات یا بکر که
نزد باین طور کرده باشد که این جانور نزد بنام خدا کرده ام باین طور که گوشت او را بجهت تقصیر خورام
و برین تقدیر نزد فی الحقیقه خورامیدن گوشت آن جانور باشد معین آن جانور زنده یا منزه
فایده و لا تغفل الناس عن غافلون و اگر موضوع برای خوردن گوشت نیست و ماکول اللحم
باشد جانچه که او دشمنه که مقصود از خطایم زراعت است یا باروری پس از آنکه جانور
برگزیده است و بدون گوشت می بقصر اگر گوشتا بنده نشود بلکه ذمه نادر شود بنده و یا نه
علی قیاس بعرف اتفاقا بلکه واجب است بر نادر تصدیق بعین آن جانور زنده یا قیمت آن
اگر انفع در حقیقت تقدیر باشد آری اگر آن جانور زنده از منفعت زراعت و یا باروری یا
و عاجز کرده و از جهت رضی مانند آن آن وقت حکم جانور موضوع برای خوردن گوشت
دارد که جانور است و اگر مقصود از خطایم جانور خوردن گوشت نیست و ماکول اللحم
چنانچه بار و جاب و نقل پس زنده تقدیر کند یا قیمت آن بدهد اگر انفع بقصر باشد و اگر نه
که در میان باه و ال متع میخورند و ثواب نهاده و کان اتعاف می یابند و جان جانور است
باین اتعاف آدمی است و نه از کسی پس از مردگی نیز قابل او نباشد معنی نماند که بعضی
نفس بدن است بقصر خشن کسان چنانچه اتعاف گوشت پوست که نفس بدن است

و چنانچه تعلیم باز در کتب اشعاع بنده استخوانات و خطاب غده مرقوق و تعلیم اوله مختص بر روح
 انسانی است این همه مختص بجان است بدن درین همه که صرف است آری صرف کشتن
 حیوان که عبارت از اراقه الدم است قابل اشعاع نیست لهذا اراقه الدم و کشتن حیوان
 بنام خدا عبادت نیست بنام خدا اسحق و نذر کردن آن بنام خدا موجب ثواب است
 لهذا اگر جانور نام زد و خدایتی کرده شود بعد از آنکه کج کردن بنام خدا نیکی نافرمانی است
 نمیشود و اگر نذر بار اقه الدم نیست گوشت بر ملک نافرمانی است که وفا بنذر بدین میسر نمیشود
 گوشت بر گوشت بر ملک نافرمانی است و همین مقتضای قیاس است و در آیه
 قیاس اضحیه مقتضای ترک نموده شد بعضی که در اضحیه وارد است در ایام اضحیه پس قربت در
 اضحیه بار اقه الدم واقع میشود برخلاف قیاس گوشت خوردن گوشت اضحیه غنی را مقتضای راحلا
 طیب است تطیب الضیافه الرحمن چنانچه در کتب اصول مبسوط است و چون تقرب بار اقه الدم
 در اضحیه خلاف قیاس بود مقصود از ایام اضحیه گردید پس بنا بر علیه قضاء اضحیه بار اقه الدم
 چرا که اراقه الدم در غیر ایام اضحیه قربت نیست فلین لاش من عنده و قضاء عبارت
 از فعل شل مامور به از نزد خود چنانچه ادا عبارت است از فعل عین مامور به و چون بعد
 از گذشتن ایام اضحیه ادا فوت شد که موقت بایام اضحیه بود و شل صوری اوله اراقه الدم
 است و غیر ایام اضحیه قربت نبود لهذا التصدیق بین شاة مشتمله برای اضحیه واجب گردید

اگر قائم باشد و الا تعذب بقیمت نشا تا کند چنانچه در کتب فقه و اصول مذکور است و باید دانست که
 چون مجروح در جوارش روگشتن او قابل انتفاع و قربت نیست مگر در ایام اضحیه کردید که معنی درج واضح
 جانور نام خدا که عبارت از تنه است تقرب بکشتن و جان دادن آن جانور نام خدا است
 بلکه ذکر نام خدا از حیث شکر درج است حکما و تشبیها برای حلال شدن گوشت آن جانور و انتفاع
 با و خواه بطریق تقرب باشد چنانچه برای تقدیر و ضیافت درج کند یا بطریق کارهای دنیوی از
 بیع و شتر و خوردن و خوراندن و غیره اگر کسی بگوید که روایات منقول که کما یسجد از تنه شتر برای
 روان شدن درج و بجهت قصد بجهت تقرب الی غیر الله تعالى صادر شده اند و بجهت شکر
 و بجهتین از درخت درج تقدوم الایمیر و نحوه لواحد من العظام بحرم لانه اصل به بغیر الله و لودر علیه
 اسم الله و لودر ج للضیف لا بحرم الی ان قال لا نالشی انظر بسم الله تقرب الی آدمی
 بهند الله صریح است درین که درج و شکر عبارت از اراقة الدم است قربت او قابل تقرب
 اگر تقرب بان بسوی غیر الله کند و بیحرام شود و اگر تقرب بسوی خدا کند حلال شود و درج تقدیر
 عبارت است از تقرب به بسوی غیر الله تعالى و درج الله عبارت است از تقرب بسوی الله تعالى
 پس قول بعدم بودن اراقة الدم قربت منافی این روایات است و الاصل داخل درج کردن
 برای تقدیر و شکر اگر چه ذکر نام خدا ایما باشد و ما اصل به بغیر الله در عبارت درخت تصریح است
 بر اینکه شکر و داد و ده نام زد کرد و بنام غیر خدا ایما الی انقسم ما اصل به بغیر الله است نه انما اصل

نیز الله مقصود است بر آنکه در وقت ذبح ذکر نام غیر خدا را نگوید و بداند ان الاشکال ان
 کل منها جازا حتم بطلب فيه التفریب و یستعمل قد فتح الله تعالى عین الحق فیہ والنطق الا حتم
 فله الحمد علی ما افضل و النعم بسبب یوم و بالله التوفیق در حل اشکال اول که اراقه الدم
 بموجب اصل مقرر و علم اصول که هیچ شک و ریب در آن راه نیست اصلا قریب است
 و این عبارت منقوله محمول اند بر این که مراد از ذبح تقدوم الامیه الت که تقرب و شود
 بذبح که عبارت از اراقه الدم است بسوی امیه و همچنین مراد از ذبح مدینه الت که تقرب
 کرده شود بذبح بسوی الله تعالی بلکه مراد این است که ذبح کرده شود و تقرب تیسر ذکر الله
 و چه که من شرط حل است یا تقرب غیر الله که سبب حرمت است و این تقرب الله تعالی و چه که
 حل است بذكر نام الله تعالی در وقت ذبح بلا فاصدی باشد و نجاست ذکر نام حق تعالی و تیسر
 قربت و تقرب ذکر نام و تعالی و تیسر بان لازم نیست است اگر چه مجرب و ذبح و اراقه الدم
 قربت نیست و قابل تقرب بان و هرگاه که ذکر نام خدا تعالی قابل تقرب است بسوی ذکر نام
 خدا تعالی در وقت ذبح تیسر تقرب بخدا تعالی بذكر نام و خدا تعالی حاصل شد که من شرط حل است
 و اگر کسی بگوید که الله تعالی کرده باشد اعتقاد توحید که اعظم القربیات است قایم بقام ذکر نام
 خدا تعالی و تیسر تقرب بذكر نام و خدا تعالی که من شرط حل است کرد اندیشه مندر و ذبح و حل کرد
 و انما من فنی حجب در صورت ترک ذکر نام حق تعالی بعد از قول با قاست اعتقاد توحید

بجای ذکر میکنند بسبب حصول تقرب بتمیز بزرگ نام الله تعالی در وقت دُج بسبب وجود قائم
 مقام که نه اسم است در وقت دُج باجمله اراقه الهم اگر چه قرب نیست
 لیکن ذکر اسم حق تعالی قرب است و تقرب بآن در وقت دُج شرط حل دُج
 است و تقرب بزرگ اسم غیر الله تعالی در وقت دُج محرم دُج است و همین مانع است
 دُج شد و دُج غیر الله و تقرب بزرگ اسمی غیر الله لیکن در عبارت
 ذکر شده و ذکر شده شرط محذوف است و چهار و مجرور متعلق بشرط محذوف است
 نیست و ذکر شده و آنچه ظهور متعلق بذكر غلط واقع شده و تقدیر عبارت چنان است
 دُج و تقرب بزرگ اسمی بآن ذکر پس حذف کرده شد شرط که تقرب است و گفته شد دُج این است
 حل اشکال اول و حل اشکال دوم هر دو وجه میشود یکی آنست که ایهلال غیر الله عام است
 از ایهلال باسم غیر الله تحقیقا یا تقدیرا و هر گاه که دُج برای غلظت و چنانچه تدوم امیر کرده شود
 ایهلال باسم او کرده شد تقدیرا گویند که وقت دُج بزبان گفته شد که باسم الامیر او باسم
 العظیم و مانند آن و اگر در خصوص تحقیقا ذکر نام الله تعالی کرده شده باشد باین طور که در
 وقت دُج باسم الله الله اکبر گفته شده باشد چنانچه شریعت بان قول صاحب
 در مختار و لو ذکر علیه اسم الله تعالی دُج مردار میشود از جهت وجود شرکت در تقرب در
 وقت دُج از جهت وجود ذکر اسم الله تحقیقا و وجود ذکر اسم غیر الله تقدیرا گویند که

گفته شد باسم الله اکبر و باسم الامیر اکبر و شکت بتقرب بذكر اسم
غیر الله تعالی در وقت ذبح محرم ذبیحه است چنانچه قول ابن مسعود رضی الله تعالی عنه مجرود
التسمیه میدان است از اینجا صاحب بهانه گفته شکر ذکر آنرا ایضا محرم ذبح چنان
بعد مگویند باشد انت، الله الی وحل و دیم انت که تقرب بذكر اسم در وقت
ذبح تعظیم ذکر است و کج کردن برای قدم سیر و مانند آن تعظیم حقیقی و نفس الامری
است بر امیر او تعظیم ذکر می تعظیم تألیف است و تعظیم نفس الامر می تعظیم حالی پس در صورت
مذکور شکت و ذبح شدن از جهت وجود تعظیم غیر الله بنان حال بر تعظیم الله تعالی
بنان قال و هرگاه که شکت تعظیم غیر الله در وقت ذبح بنان قال محرم ذبیحه میشود شکت
تعظیم غیر الله در وقت ذبح بنان حال بطریق اولی محرم خواهد شد بنان حال انصیح بنان
فلسان المقال گفته حال بنان حال لا یدیه المقال بنسبه به او بنان جانور نام غیر الله تعالی بنسبه از وقت
ذبح بدست بدید و اندر بعد هر محرم ذبیحه میشود بسبب عدم وجود تعظیم الله در وقت ذبح فلکن
اهل به بنسبه الله فوضیح الحق و بعد و حل اشکال فانی دارد میشود که اگر تعظیم بنان الله تعالی
وجه باشد شکت ذکر غیر الله تقدیر باشد بر مقتضای حل اول چنانچه در صورت ترک ذکر نام الله
تعالی از جهت بودن اعتقاد توحید قائم مقام ذکر و یا تعظیم حق تعالی حقیقه باعتبار نفس الامر
باشد بر مقتضای حل دوم چنانچه در بیان اول است ضمایانی ذکر نام حق تعالی از جهت آن ایام

نخواورد و بجزیم که مغفله لازم و بی این هیچ از جهت معجزه تعظیم ناموس خود تعالی بی شکسته خجاست
 لازم می آید حرمه و بجزا و وجود شکسته تعظیم شد که بجزا و تعالی تعظیم حقیقه چنانچه در هر دو محل گفته شد
 و انکار کید ملک عدم الکفا بجزا و تعالی تعظیم شد و حقیقه بالا حجاب و جواب از این ایراد است
 که اشتراط ذکر الله تعالی بضر قرآن ثابت است فکل ما ذکر الله علیه و الاضاح
 تا کلام اهل الذکر که اسم الله علیه و ذکر در لغت یا کردن را میگویند یا کردن قلمی اینچ را دارد
 عبادات و معاملات شرعی است چنانچه در ایمان و طلاق و عتاق و ایمان و بیع و شهادت و
 مانند آن که متعلق الفاظ اند و ذکر الله قلمی هیچ اعتبار ندارد و در حصص آورده کل ذکر شرعی
 و اجبا کان و سبجی لا یغنی عنیه حتی یلفظ کلمه و سبجی افسه و اهلان که در اهل به بغیر الله ذکر است
 اگر چه از قسم یک است لیکن بنابر است از هیچ برای غیر الله چنانچه بیشتر تحقیق کرده شد و ذکر
 از این جهت مخصوص ذکر الله نیست بلکه محمول شد بر تعظیم غیر الله ذکر الله و حقیقه و فی نفس الامر کلام
 ذکر الله که نص اشتراط ذکر الله صریح است و در شمس اولا ذکر الله نیست و اشتراط تعظیم الله بنا بر این است
 ذکر الله شش و ده و اقامه شش و ده صاحب اند تعظیم ذکر الله است از تحقیق باشد تقدیری تعظیم ذکر
 از ذکر الله فی نفس الامر می اگر چه تعظیم نفس الامر می لازم در وجود است و تعظیم نفس الامر تعقدیری فافهم
 و قین نه از ترک التسمیه از احلال میگویند از جهت تمام طه و توحید بجای اگر ایمان معشر خضیه
 و صورت نسیمان قایل تسمیه هستیم و متروک التسمیه را احلال میگویم و متروک التسمیه را

حلال نمی گوئیم اگر چه ذکر عام از ذکر سانی موجود است از جهت عمل بر نفس و لانا کلا اهلایم ذکر
 علیه و تفصیل این ذکر است و اصل سطر است در زبان فقهاء و اصولیین مشهور است
 الی کتاب الفقه و اصول او الی العلماء الفحول و کلام هنوز موضع نظر است چرا که ذکر قلبی
 اعتباری ندارد و آن ذکر قلبی که بر فوق آن جوارح ترکیب هستند که این ذکر قلبی را در شیخ
 است خواجه میرزا قنطاری که بدون صدور و احکام قبلی منعقد میشود چنانچه اگر کان
 اعمال جوارح هستند چنانچه قیام و قعود و نماز مقصود بر اگر کان زبانی نیست بلکه مرکب است
 زبانی و اعمال جوارح غیر از زبان با وجود آنکه نماز ذکر است اتم الصدقة الذکر
 تنهی عن الغف و همسکر و لکن امد که شیرین است معنی القیاس مکان
 و در حصین آورده پس فی الذکر محمد فی التلیل و التبیح و التکبیر بل کل سطح
 فهم ذکر و جواب این نظر است که ذکر مخفی زبان نیست لیکن اتباع امر شرع
 اگر شرع امر به حال جوارح نموده باشد عمل جوارح ذکر است لا غیر و اگر امر بکتاب
 این نظر است که ذکر است لایق و امر و در هیچ ذکر اسم مطلق که در هیچ عمل جوارح امر
 لکن ذکر سانی متعین نیست چرا که ذکر قلبی محض و شریعت غیر نمی دارد بلکه آن تجلی
 نه ذکر و در وجهی که مظهر است از آن که کعبه سوق اندکی با صورت جدا هستند و ذکر
 در هیچ برای و ضمایا با صورت جدا الی التمام ذکر نام خدا وقت فرج و ذکر اگر کان هیچ و در و در

بقیام و نمودن از قرائت قرآن و انکار و بگویم تری بنام تیری فی دفع الاشکالین و ادنی نزد
 ما آنست که گفته شود که حرمت ذبیحه بر اقسام ابرار هر چه ذکر اسم الله کرده باشد از جهت ارتداد و اشباح
 و العیاذ بالله نه از جهت بودن وی از قسم ما پس به غیر این پنج عبارت تفسیر نیست بوری که
 در فتح العزیز نقل آورده شد تفسیر اینست حکام و بر این طریق هیچ اشکال دارد نمیشود فافهم و کن
 من الشکری و الله خبر الناصحین و آنکه گفته که اگر در زمین آدمی که نذر جانور بنام مرده کرده است
 گوشت این جانور باشد کفایت میباید که اگر عرض آن جانور گوشت خریده بفقیر و خوراند آن نذر
 در زمین او داد انشود پس تقریب بدیج نذر بنام آن مرده کرده آید و الا مقصود ثواب ساین
 گوشت او بنام آن مرده بوده و تقریب بدیج نذر بنام آن مخفی نمائند که او را قبیح در کوفه و لغارة
 و صدقة الفطر و خراج و نذر و اما این جابر است نذر و امام مالک گوشت نعی و احمد جابریت
 اتباعا للمنعصر کما فی الیه ایاد الضعیفاء یا جابجه در کتب نذر گوشت پس معلوم شد که دفع عرض
 نذر و جابجه نیست پس اگر مقصود ثواب گوشت جانور نذر بنام مرده رسانیدن باشد
 و تبدیل از اختیار کنند تا بمانع من یا رواند از جابجه نذر انیمه گفته است و خروج از موضع
 خلاف مندوب مطلقا است چگونه شد که صحیح لازم می آید و آنکه گفته است را بر بدیج خلی و در حدیث
 لغت و غرض است که از احوال بعضی بدیج نیامده و بدیج و هیچ عبارت و از احوال نذر گوشت
 بدیج بدیج نخواهد شد مخفی نمائند که احوال مابین را بعضی بدیج نمی گیریم بلکه احوال در اصل لغت یعنی

دفع الصوت است نزد ویتیه هلال و بعضی که اندر برداشتن مطلقاً است عرفاً بقولاً تشبیه چنانچه در
 اهلال صبی و از این قبیل است اهل به لغیر الله چنانچه از امام اعظم کتب تفسیر خواهد آمد پس اهل
 به لغیر الله کنایت است از مجموع با سیم غیر الله زیرا که هرگاه حکم عادت شکرین بوقت ذبح جانور
 بنام غیر خدا دفع صیوت بر آن جانور برای غیر خدا بود گفته شد اهل به لغیر الله و او کرده شد ذبح با
 غیر الله آنکه اهلال مستعمل در ذبح است و اهل معنی ذبح شد با لغیر الله معنی با سیم غیر الله است تا که
 قریب تبحر لفظی آگاهی شود کما قال بکله مجموع اهل به لغیر الله کنایت است از ذبح با سیم غیر الله بطریق
 ذکر لازم و اراده الم لازم چنانچه در سایر کنایات مثلاً طاربه العنقا و کنایت است از غیبت
 و هرگز از طار غاب از عنقا و زید مفهوم نمیشود بلکه مجموع طاربه العنقا کنایه دلالت بر غایب
 میدارد و علی بن القیاس فی جمیع الکنایات یا میگوید که اهلال در آیه معنی بلند کردن آواز است
 و مراد از آن بلند کردن آواز است در وقت ذبح پس هیچ محدود لازم فی آیه و تحقیق مقام است
 که اهلال در اصل لغت عرب معنی بلند کردن آواز است کما زعم و نه اهلال هلال و اهلال صبی
 و اهلال ج و اهلال ذبح از الله است کما زعم ایضاً اما اولی پس در کتب لغت اهلال و اهلال
 را باه نو دین و آواز برداشتن را باک کردن گوید که تفسیر کرده اند و اشتقاق و استعمال
 اهلال معنی ماه نو است و خاصیه اشتقاق باب افعال و استعمال مقتضی آنست که اصل اهلال
 در لغت ماه نو دیدن است چنانچه برابر علم تعریف پوشیده نخواهد بود و تفسیر این معنی

معانی و شیر بر انت و قول قاضی سیاحی و می ال اهل اصله رویت ال اهل چنانچه غریب ذکر کرده
 خواهد شد تصریح است بر آن و اما الثاني پس بدانکه اهل از اصل معنی خود که ماده نوید است نقل کرده
 شده است بسوی بلند کردن آواز باز نقل کرده شده از آن بسوی رفع صوت مطلقا چنانچه از
 قاضی سیاحی و امام غنیمت ذکر کرده خواهد شد و از نزاع معنی مطلق رفع صوت است
 اهل جمع و اهل صبی و اهل جمع چنانچه از امام زاری غنیمت نقل کرده خواهد بود و تاج المصادر بعد
 اهل ماده نویدین و آواز برداشتن گفته و منه قوله تعالی و اما اهل بغیر اندای نویدی علیه غیر اسم
 و کلمه منه تعارف است و ذکر معنی غریبی بعد از معنی اصلی و تمثیل و ازین عبارت معلوم میشود
 ف ذکر معنی و تمثیل و ف ذکر معنی و می و اصل معنی نویدی بلکه بلند کردن آواز از اصل معنی رفع الصوت
 عند الذبح است و اصل معنی مطلقا ماده نوید است و رفع الصوت اصل معنی رفع الصوت عند الذبح
 و عند الولادة و عند الحج است پس لفظ اهل در این معانی متعارف گشته فصار کالمشترک فیها
 چنانچه عبارت هاج شیر بر انت چیست قال استهل الصبی ای صاحب عند الولادة و اهل المقهر اذا
 رفع صوت فی التلبیه و اهل التسمیه علی الذبیحه قوله تعالی و اما اهل بغیر اندای نویدی علیه غیر اسم
 و اصله رفع الصوت این قول صاحب هاج و اصله رفع الصوت تصریح است بر بطون معنی
 اصلیه بطلاق فانه هم عبارت معالم التسمیه که غنیمت ذکر کرده خواهد شد چیست قال حتی قبل لكل ذابح
 فان لم یجهر بالتسمیه لم یشرع به و این معانی از نزاع معنی رفع الصوت نه افشاده و مصرح است

بیرون اسهال در عرف بعضی نوعی بخی و بعضی تعلیه و اسهال صبی لهذا است بهلال صبی انقباض تصفیر بلبل علی
 ایجابات مبرقع الصوت خاصه بنیانند فافهم و لازم نمی آید از بودن اسهال معنی ذیج صحت است
 شد مانند صحت ذیج است و چنانچه در علم اصول مقرر شده لا یلزم من مترادف اللفظین صحت اقامه کل مقام
 آخر بقال صلی علیه و آله و افعال و علی علیه شریعاً میشود بخلاف صلی علیه با وجه و اگر صلی و دعا مترادف
 المعنی هستند همچنین اصل ذیج مترادف المعنی باشند و اصل به غیر الله مفید معنی باشد بدون تقدیر
 باسم ذیج غیر الله مفید معنی باشد بدون تقدیر آن و نقد در مقام آنست که اصل دلالت بر ذیج
 باسم دارد و بخلاف ذیج لیس ذیج محتاج به فهم باسم میشود لیس کو با که اصل مرادف ذیج باسم
 نه ذیج فقط لیس موضوع بیوت که حمل اصل بر ذیج محتاج به تقدیر باسم نیست تا که بسبب احتیاج
 تقدیر آن و عدم بودن اصل معنی ذیج در لغت عرب قریب تحریف کلام الهی شود و کار علم و باشد
 تحریف لبوی ائمه تفسیر قاطبه و در از انصاف است و میبودن جاده اعتساف و العیاذ بالله
 من ذلک آنچه از تفسیر نیست بوری نقل نموده دلالت میکند بر اینکه قصد تقرب و ذیج لبوی
 غیر خدا محرم نیست از آن جهت که ذیج بقصد تقرب لبوی غیر خدا مرتد میشود و ذیج مرتد محرم
 است و دلالت نمیکند بر اینکه مجرّد آواز آوردن دشمنه دادن بر جانور که این جانور نام غیر خدا
 است قبل از ذیج آن جانور حرام میشود اگر چه ذیج مسلم باشد و در وقت ذیج بنام خدا آنها ذیج
 کند آری اگر همین ماذر که تقرب لبوی غیر خدا را داده بود ذیج نماید بر همین قصد اگر چه بوقت

و هیچ نام خدا آنها را ذکر کند و بگوید قصد او تقرب بفرمان خدا بود و بی هیچ مرتبه و آواز او را
 و شعله نمودن که این جانور برای غیر خداست هیچ دخل در مرتبه ندارد بلکه آواز
 و نیده مرتد میگرداند پس اگر در وقت هیچ نام خدا آنها را ذکر کنند آن جانور حلال میشود
 از آنکه در بی مرتبه است نه از اینکه بسبب شعله و آواز بنام غیر خدا حرام شده
 مانند ک و خ که همانهم چنانچه طواف خانه کعبه از این سبب مقبول نبود که
 فلا یقرعوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا نه از این که بسبب آواز کردن بنام
 تبار در راه بوقت آمدن بخانه کعبه خانه کعبه العباد باشد بمنزلت کرد و بوقای
 تعظیم بطواف نماید بلکه خانه کعبه معظم و محرم است و طواف کننده از جهت نام
 تبار گرفتن در راه مرتد است و طواف مرتد مقبول نیست همچنین آن جانور
 حلال است و آواز آوردن مشرکان بنام غیر خدا مانند ک و خ که مقبول نیست
 و بی هیچ شکران حلال نیست و از آنکه واجب است که از آنکه در بی مرتبه
 مانند ک و خ که شده است فافهم و مخفی نمایند که شهوات و اهل اسلام است
 که جانور را بزرگ نام خدا که شرط هیچ است و هیچ نموده گوشت او نجس میشود
 و ناکه قتل و در دو خانه و اب آن کشت و این ختمات برده میگردانند
 و این طریق رایج است میان مسلمانان و این همه امور مستات است

دلالت کنند بر توحید اهل مجلس نه این که این همه امور از هر
 طریق هستند برای رسانیدن جان جانور بار و اح مردگان یا
 چنانچه سبب این طریق متعین برای این که این ظن فاسد است بر
 ما موصوفیم بظن المؤمنین خیرا چنانچه پیشتر باین معنی اشارت
 فرموده آری اگر بقدر آن قطعه معلوم شود که این فاعل را تقرب بار و
 است نزد جمهور کافر است و بعضی مشایخ درین صورت هم که
 لا ینالشی الظن باسلم چنانچه از شرح و بیانه نقل خواهد
 ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فائده میدهد که خلاف این شده
 و پسند که ما ازین کار برگزینیم که قصد تقرب بعبود خدا بود و حجتی
 اوّل دلیل است برین که آن جانور بشهره داندن و اظهار که
 خدا حرام مانند سک و خاک نشده بود بلکه صرف قصد تقرب
 بود که صفت فاسد است نه صفت آن جانور و صفت الشی لا
 آخر پس حجت فاسد شد نه آن جانور که ختم نان انجیث من قا
 انجیث و هو الفاصد لیس الا و بجا و لا یحب العیز صاحب قدا
 و سنده اهل زمان و بکرات و مراتب پرستش و عطا و شان

بودم و تحقیقات عجیبه بر زبان فیض ترجمان ایشان شنیده ام و این کلام منقول از
 جناب ایشان محل تعجب و حیرت است شاید که بعضی شایع بگویند پس برای تریح باطل
 خود در تفسیر فتح الغریز درج کرده باشند می بینی که تفسیر ما اهل به غیر الله تفسیر خود تفسیر
 برای است همه الفاظ قرآن مجید محمول بر حرف معنی لغوی نیستند بلکه بسیار از آنها منقول
 هستند بقل شعری چنانچه صلوٰه و زکوة و نکاح و طلاق و غیر آن و بسیاری از قسم
 و کنایات و دیگر فروع کلام هستند و همه را محمول بر معنی لغوی ساختن تفسیر قرآن مجید است
 برای و در باب تفسیر و حدیث قاطبة تفسیر ما اهل به غیر الله ما ذبح علی اسم غیر الله و در
 در تفسیر جلالین آورده و ما اهل به غیر الله ما ذبح علی اسم غیر الله و در تفسیر مدارک آورده
 و ما اهل به غیر الله ای ذبح لاصنام مذکور علیه اسم غیر الله و اصل الالهلال رفع الصوت
 ای رفع به الصوت للصنم و ذلک بقول اهل الجاهلیة باسم اللات و الغری و غیره در تفسیر
 مدارک آورده و آنست که اهل به غیر الله ای رفع الصوت علی ذبحه باسم غیر الله و در
 تفسیر بیضاوی آورده و ما اهل به غیر الله ای رفع به الصوت عند ذبحه للصنم و الالهلال
 ردیه البلال قیال اهل الالهلال و اسلمته لکن لا حرجت العادة ان یرفع الصوت بالتکبیر او
 رای نمی ذلک الالهلال ثم قبل رفع الصوت و انکبان لغیره و در تفسیر احمدی گفته ما اهل
 لغیر الله معناه ما ذبح لاسم غیر الله تعالی مثل اللات و الغری و اسماء الانبیاء و غیر ذلک

فان افرد باسم غیر الله اذکر مع اسم الله عطفاً الى ان قال ومن یضاعف ان التبعة السندورة للابن
 کما یوارسهم حلال طیب چنانچه نقل تمام این عبارت من بعد کرده خواهد شد ان شاء تعالی و
 در تفسیر جمالی آورده اوست که اهل ای صفت نیستند با اسم غیر الله ای بسبب ذبح که
 در تفسیر معالم التنزیل در تفسیر سوره بقره آورده و ما اهل به غیر الله ای مافرج الاضنام و الطوار
 و اهل الاهل رفع الصوت کانوا اذا فوجوا لآلاتهم یقولون اصواتهم بذكر ما فوجی ذلک من
 ارم حتی قبل لکل ذابح وان لم یجبه بالتسمیه بهل و قال الرسیع عن النیس و غیره و ما اهل
 ما ذکر علیه اسم غیر الله و در تفسیر سوره مائده گفته و ما اهل به غیر الله ای ما ذکر علی ذبح اسم
 غیر الله تعالی و در تفسیر سوره اعراف گفته و ما اهل به غیر الله بهر چه مافرج علی اسم الله تعالی
 و در تفسیر در مشهور آورده اخرج ابن النذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل مافرج و اخرج ابن
 ابی حاتم عن مجاهد و ما اهل به قال مافرج به غیر الله و اخرج ابن ابی حاتم عن ابی العالیه و ما اهل
 به غیر الله یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله تعالی و امام راغقبه الاهل رفع الصوت عند رؤیه الاهل
 ثم استعمل لکل صریح و به شبهه اهل الصبی قال تعالی و ما اهل به غیر الله ای ما ذکر علیه غیر اسم
 و هو امکان یشیخ المجل الاضنام و امام فخر الدین رازی در سوره مائده تحت قوله تعالی ما اهل
 به غیر الله گفته الاهل رفع الصوت منه یقال فلان اهل یخرج اذا البی و منه استعمل الصبی و هر
 حراجه از اوله و کالوا یتولون عند الذبح باسم الله و الغزی فخرم الله ذلک در براه

أوردوه ويكره ان يذكر مع اسم شيئا غيره وهو ان يقول عند النسخ اللهم تقبل من فلان وهذا قد سئل عن
 ذكره وصولا لا موطونا فذكره ولا يحرم النسخ بل هو المأذون به قال ونظيره ان يقول اللهم محمد رسول الله ان كنت
 لم توجد فكن من النسخ واقباله الا انه يكره لرجوع القرآن صرة فيصير بصرة محرمة والثانية ان يذكر وصولا على وجه العطف
 والسكران يقول اللهم وقل ان يقول اللهم وقل ان يقول اللهم محمد رسول الله ان كنت لم توجد فكن من النسخ لانه
 اهل بيته وان الله ان يقول لم يصح لانه صرة وسعى بان يقول قبل التسمية وقبل ان يصح النسخ او بعد النسخ وهذا
 لا بأس بما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قبل النسخ اللهم تقبل من فلان ثم بعد ذلك الوصاية
 وروى بالبلد ان الشافعي ذكر ان الحسن بن علي قال ابن مسعود رضي الله عنه خذوا التسمية انتهى وروى احمد بن حنبل
 عباد بن يونس بن عمارة وكفته ومن هنا علم ان البقرة المنذورة لاولياءكم هو الرحمن ما تاحل طيب
 لم يذكر اسم الله غيبة وقت النسخ وان كانوا ايندرونها لم انتهى وروى عنه ابن قتيبة قال كان
 است هذا يجب فعله واما ابن يونس فذكر ان النذر لغير الله حرام وقد روي لاولياء ما روى ابن
 النذر عند قولوا له انتهى فيكون متروكا في غير محل كظاهر ابن آية فكلوا اما ذكر اسم الله ان كنتم باياته منى
 وما لكم ان لا تاكلوا اما ذكر اسم الله عليه وقد فضل لكم ما حرم عليكم آو ان وليس من ان
 مراد ان ابن يونس يوجب نيام غير خدا است كد وقت نيام غير خدا ذكره شده به جركه امر بخوردن
 ما ذكر عليه اسم مطلق است مطلق ان كتاب الله جاري بطلاق خود باشد بخانه بنوع تقدير واما قوله
 في علم الاصول بنسخ النسخ انما ذكر اسم الله مطلقا لان نذر خرافة قبل ان وقت نيام غير خدا مشهور واداه

باشد و اینها را در تفصیل احرام علم این قول تحقیقات را اول موت المایه حرمت علیکم المیتة و
 و الحزنین و ما اهل غیر الله به المخلقة و الموقوفة و المردیة و النطیحة و ما اكل
 السبع الا ما ذکرتهم و ما ذبح علی النصب ان تقسموا الا ان لم یخیرکم انفسکم ان یقتله
 یا مرد این قول حق است قل لا اجد فیما ارجی الی محر ما علی طاعم اطعمه الا ان یکن یم
 او دما مسفون یا الحزنین فانه رجس و فسقا اهل غیر الله به خیاره المم فخر الدین را
 اختیار کرده و بر تقدیر ما اهل به لیسند که حرام است غیر ما ذکر است سیانکه حلال بقضای این آیه تحرین
 ما ذکر علیه است که غیر احرام علیکم است حیث یمین است معنی و مالکم ان لا تأکلوا مما فکرم الله
 علیه الا هذا و ما ارجی بر ذکر نام الله تعالی کرده شده باشد در وقت ذبح هر کرامت نه داخل در اصل
 لغیر الله است بلکه داخل در کلام ما ذکر است علیکم که غیر احرام علیکم است و این استلال من موافق الوقت
 سابق آخر حرمت مینه و غیر آن از دم سفوف علم خمر و مخففه و موقوفة و مردیة و نطیحة و ما کن سبع از شیایر
 که در آیه تحریم نکرده است حرمت است پس بالفرد حرمت نهیم که ما اهل به لیسند است و در کور است در این آیه
 در تفسیر چهارم بعد از علم الحزنین حرمت لغیر الله که در این نهیم اگر ادر حرمت لغیر الله باشد لازم آمد جمیع
 حقیقه و مجاز و لفظ حرمت چرا که در اسناد حرمت لیسند حرام لغیر الله الا ذابیل المیتة حرام مجاز رسد
 که لفظ حرام است زیرا که مراد از وی است حرمت است یعنی حرمت فعل که آن الحلی است ای المیتة
 لغیر الله ای حرمت الفصل و هو الاکل و در اسناد حرمت لیسند حرام لغیر الله الا ذابیل المیتة حرام تقدیر

على انه لا يخرج انتهى در فتاوى عالم كبرى آرد و الذبح عند رأى الضيف تخطيها لا يحل اكلها باء قد ائخذ
قدوم الامر وغيره تخطيها واما اذا ذبح عند غيب الضيف لاخل الضيفه فانه لا بأس به كذا فى الجوزة الشريفة
وذكر الشيخ ابراهيم المروى من اصحابنا انه ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا اليه نه افنى اهل كتاب
تجريد لانه ما من به غير الله تعالى قال الراعى هذا الغنم بحونه استبشرا بقدمه كذبح الضيفه لولا انه لم يرد
و مثل ذلك لا يخرج فيه التحريم والله اعلم بكذا قل بعض الفقهاء ودر فتاوى آرد و اعلم ان الذبح الذى يقع
للموات من الكثر العوام و ما يود من الهم السبع و الزيت و نحوها الى ضرائح الاولاد و الكرام تقربا اليهم
فهي باجماع باطل و حرام بالمقتضى اصرها الفقهاء الا انهم قد اقبلوا على الناس من تلك السبائك فانه لا بأس به
بسط العلامة فاسمى شرح و الجواز و لهذا قال الامام محمد لو كان النعم عيسى لا يقتضيهما سقطت
و ذلك لانهم لا يشتركون فكلهم يفترون و و تبارى خيره و محبين و بكر الراى قال الشيخ فاسمى شرح
و اما الذبح الذى يذره اكثر العوام على ما هو مشاهد كان يكون لان غايته ليس له حاجة ضرورية
فيما في غير بعض الصلح صحيح سره على حسب قول ما يمدى فلان ان روى غايى او غنى رضى او قضيت حاجتى ملك
من الذبح كذا من الغنم كذا من المال او من السبع كذا من الزيت كذا انقذ الله باطل باجماع و جوده منها انه
قد خلق الله الخلق لا يجوز له عبادة و العبادة لا تكون للخلق و منها ان الذبح لم يمت و الميت لا يملك
انه ان قلنا ان الميت يصير فى الامور و ان الله و عقاوه ذلك كفر اللهم الا ان يقال ان الله لا يملك
ان شئيت يرضى او ردت غايى و قضيت حاجتى ان اعظم الفقهاء الذين باب السبائك فاسمى شرح

[illegible]

نقل شده چنانچه یس للخدم افذه علی انه نذر صحیح الی آخره شیه این است و از این معلوم
 میشود که گرفتن خادم نذور را بر این که نذر صحیح است اگر چه حرام و سحت است لکن بر نفس
 میشود اگر چه سبب این ملک خبیث بود لکن از جهت ملکیت آن خادم در نذور مقبوض تصرف
 کردن خادم در آن از دو نوع خالی نیست یکی آنکه کسی بطریق تبرک و هدیه این شخص را
 نیز گرفتن آن حرام است چرا که این گرفتن نیز منتهی بر تصحیح نذر باطل شود پس گویند که این کفر
 نذر قابض نذور بنام شیخ میشود و هر حرام علی ما عرفت دویم آنکه چیزی نذور را ملک و فهمیده
 کسی بطریق هدیه و تحفه و میر و بیع یا ضیافت و غیر آن از انواع تملیحات شرعیه و کفریه
 را احلال طیب است و قوله صلوات الله علیه سلم لک صدقه و لنا هدیه رمز برین معنی است از
 اینجا است که فقها گفته اند العین تبدیل تبدیل المملک خیار و در علم اصول و توضیح است

تمت غلط نامه باجی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۹	نذر	نه	۹	۴	یقربا	لیقربا
۳	۳	نبیه	بنیه	۹	۱۳	کم	کم
۴	۲	سلطان	سلطان	۱۰	۱۳	بطلان	بطلان
۵	۱۵	جسم	برسدن	۱۰	۱۰	نراهد	نراهد
۶	۱۵	اضافت	یا ضافت	۱۳	۵	بخرانیدن	بخرانیدن
۶	۱۵	مرکوب	مرکوب	۱۳	۶	لفظ	لفظ
۷	۱	لونه	لونه	۱۳	۶	صحیح	صحیح

[illegible]

خ ۳۹۷

DUE DATE

۲۹۷۳۲۲

خ ۲۶۷

۲۹۷۳۲۲

۹۵۱۰

تاریخ و شماره

Date	No.	Date	No.

۹۵۱۰

